

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشکده حکمت معاصر
گروه فلسفه دین

رساله دکتری رشته فلسفه دین

**نسبت مفهوم تجربه دینی در اندیشه شایرماخر با
مفهوم تجربه زیسته در اندیشه دیلتای**

استادان راهنما:
دکتر مریم صانع پور
دکتری مهدی معین زاده

استاد مشاور:
دکتر میثم سفیدخوش

پژوهشگر:
محمد ابراهیم باسط

بهمن ماه ۱۳۹۷

سپاس‌گزاری

به انجام رسیدن این پژوهش مرهون یاری رساندن شماری از اساتید و دوستان و همراهان بوده است که در اینجا لازم می‌بینم از ایشان قدردانی کنم. ابتدائاً استادانی که مسئولیت راهنمایی و مشاوره این رساله را بر عهده داشتند، خانم دکتر مریم صانع‌پور، آقای دکتر مهدی معین‌زاده، و آقای دکتر میثم سفیدخوش، با راهنمایی‌های خود بروز بسیاری از خطاها در این پژوهش را مانع شدند و آن را در مسیر صحیح قرار دادند، که لازم است سپاس‌گزاری خود را از ایشان ابراز کنم، و به ویژه از دکتر میثم سفیدخوش که در کنار این راهنمایی‌ها بسیاری از مطالب جدید را در فرآیند این پژوهش به بنده آموختند. همچنین لازم است از استادانی که مسئولیت داوری این رساله را بر عهده گرفتند، آقای دکتر رضا اکبری، آقای دکتر محمد مهدی اردبیلی، و آقای دکتر مالک شجاعی جشقانی سپاس‌گزاری کنم، که در مرحله‌نهایی برخی اصلاحات ضروری را متذکر شدند و به بهبود این پژوهش کمک شایانی کردند. تهیه بسیاری از منابع این پژوهش در داخل کشور مقدور نبود و دوستانم آقای دکتر حنیف امین بیدختی و خانم دکتر زرین مناجاتی در تهیه این منابع کمک شایانی به بنده کردند، جدا از این که دائماً از نظرهای ایشان برای بهبود این پژوهش در بخش‌های مختلف استفاده کردم و از این جهات خود را مدیون ایشان می‌دانم. در نهایت، بدون حمایت و پشتیبانی عزیزانم در خانواده، پدر، مادر، و همسر، امکان به انجام رسیدن این پژوهش فراهم نمی‌آمد و خود را مرهون لطف و محبت آنان می‌دانم.

این رساله را تقدیم می‌کنم به همسر
که امید و دلگرمی داد و صبوری کرد

چکیده

دو مفهوم تجربه دینی و تجربه زیسته امروزه به طور گسترده در فلسفه دین و علوم انسانی به کار می‌روند. با این حال، با توجه به کاربردهای کاملاً متفاوت آنها در این حوزه‌ها، ابتدائاً به نظر نمی‌رسد که نسبتی میان آنها برقرار باشد. مدعای پژوهش حاضر این است که اگر تعریف این دو مفهوم از حیث فلسفی در اندیشه‌های مبدعان آنها، یعنی به ترتیب فردریش شلایرماخر و ویلهلم دیلتای، مد نظر قرار بگیرد، وجوه اشتراک مهمی میان آنها یافت خواهد شد. چنین مطالعه‌ای با توجه به موضوع باید با کمک روش‌های تاریخی و هرمنوتیکی صورت بگیرد. با بررسی ریشه مشترک آنها در فلسفه استعلایی کانت و به ویژه در تحلیل آگاهی نزد کانت، می‌توان مشاهده کرد که چطور شلایرماخر و دیلتای با پیگیری لوازم تحلیل استعلایی آگاهی به دو مفهوم تجربه دینی و تجربه زیسته رسیده‌اند که هر دو بر نوعی آگاهی بی‌واسطه نسبت به رابطه خود با دیگری مبتنا دارند و نوع خاصی از تجربه درونی هستند که به سبب بی‌واسطگی خود می‌توانند مبنایی استوار برای الهیات و علوم انسانی فراهم بیاورند. در نتیجه مقایسه این دو مفهوم می‌توان گفت که تجربه دینی نزد شلایرماخر معادل با گونه خاصی از تجربه زیسته نزد دیلتای است. به علاوه، با نظر به تأثیرپذیری عمیق دیلتای از شلایرماخر، این احتمال تاریخی را می‌توان در نظر گرفت که او حتی مفهوم تجربه زیسته خود را با بسط مفهوم تجربه دینی شلایرماخر به دست آورده باشد. این یافته‌ها نشان می‌دهد که دو مفهوم تجربه دینی و تجربه زیسته و دو حوزه فلسفه دین و علوم انسانی که در بدو امر بیگانه از هم به نظر می‌رسند، می‌توانند نسبتی با هم برقرار کنند، و حتی از یک جنس باشند، که این امر می‌تواند تأثیرات مهمی در گسترش افق‌های مطالعات فلسفه دین و همچنین در ایجاد پیوندی سازنده میان الهیات و علوم انسانی داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: ویلهلم دیلتای، فردریش شلایرماخر، تجربه زیسته، تجربه دینی، تحلیل استعلایی آگاهی، الهیات، علوم انسانی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱
فصل اول: کلیات طرح پژوهش.....	۳
۱. بیان موضوع و تعریف مفاهیم.....	۳
۲. بیان مسئله.....	۵
۳. دامنه پژوهش.....	۶
۴. بیان اهمیت موضوع و مسئله.....	۶
۴-۱. اهمیت ذاتی مطالعه ديلتای و شلايرماخر.....	۶
۴-۲. اهمیت مطالعه نسبت تجربه دینی شلايرماخر و تجربه زیسته ديلتای.....	۷
۵. چارچوب نظری پژوهش.....	۸
۶. پرسش‌های پژوهش.....	۹
۷. فرضیه‌های پژوهش.....	۹
۸. هدف از اجرای این پژوهش.....	۱۰
۹. نوآوری‌های این پژوهش.....	۱۰
فصل دوم: پیشینه پژوهش.....	۱۲
۱. مقدمه.....	۱۲
۲. هانس-گنورگ گادامر: تجربه زیسته در امتداد تجربه دینی.....	۱۳
۳. بنجامین کرو: تجربه دینی دریچه‌ای به شبکه زندگی.....	۱۶
۴. رودلف مکریل: تجربه دینی به مثابه الگویی برای تجربه زیسته.....	۱۷
۵. آثار فارسی درباره تجربه دینی نزد شلايرماخر.....	۲۰
۶. آثار فارسی درباره تجربه زیسته نزد ديلتای.....	۲۳
۷. جمع‌بندی.....	۲۸
فصل سوم: روش‌شناسی پژوهش.....	۲۹
۱. مطالعه متنی و لزوم استفاده از روش هرمنوتیکی.....	۲۹
۲. مطالعه تاریخ و لزوم استفاده از روش تاریخی.....	۳۲
۳. نتیجه‌گیری: تعیین ساختار پژوهش در پرتو روش‌شناسی.....	۳۷

۳۸	جمع‌بندی.....
۳۹	فصل چهارم: میراث کانت در تجربه دینی و تجربه زیسته.....
۳۹	۱. خودآگاهی به مثابه آگاهی از شیء فی نفسه.....
۴۰	۱-۱. اثبات عالم خارج.....
۴۲	۲-۱. وحدت خوداندریافت یا وحدت آگاهی.....
۴۴	۳-۱. خودآگاهی به مثابه نومن.....
۴۷	۴-۱. آزادی به مثابه دروازه ورود به قلمرو اشیای فی نفسه.....
۴۹	۲. نقد کانت بر الهیات متافیزیکی: زمینه‌سازی برای الهیات مبتنی بر احساس شلایرماخر.....
۴۹	۲-۱. تعبیر رایج از الهیات کانتی و دو خطای مهم در آن.....
۵۱	۲-۲. آیا «برهان اخلاقی» کانت معطوف به اثبات وجود خدا است؟.....
۵۳	۲-۳. دین و اخلاق: دو حوزه مستقل اما در امتداد یکدیگر.....
۵۵	۳. انسان‌شناسی کانت: نقطه عزیمتی برای علوم انسانی.....
۵۶	۳-۱. انسان‌شناسی به مثابه بخش تجربی فلسفه اخلاقی.....
۵۸	۳-۲. انسان‌شناسی از یک منظر پراگماتیک.....
۶۰	۳-۳. انسان‌شناسی کانتی به مثابه علوم انسانی نزد دیلتای.....
۶۲	۴. جمع‌بندی.....
۶۳	فصل پنجم: فردریش شلایرماخر: الهیات و تجربه دینی.....
۶۳	۱. زندگی و زمانه: بافت تاریخی شکل‌گیری اندیشه‌های شلایرماخر.....
۶۶	۲. الهیات نزد شلایرماخر.....
۷۰	۳. اخلاقیات فراتر از الهیات و الگویی برای علوم انسانی.....
۷۴	۴. تجربه دینی.....
۷۵	۴-۱. احساس دینی در درباره دین.....
۷۹	۴-۲. احساس دینی در ایمان مسیحی.....
۸۰	۴-۲-۱. احساس.....
۸۱	۴-۲-۲. وابستگی.....
۸۲	۴-۲-۳. مطلق.....
۸۵	۵. جمع‌بندی.....
۸۶	فصل ششم: ویلهلم دیلتای: فلسفه علوم انسانی و تجربه زیسته.....

۱. زندگی و زمانه: بافت تاریخی شکل‌گیری اندیشه‌های دیلتای ۸۶
۲. بنیادگذاری علوم انسانی ۹۳
- ۱-۲. چیستی علوم انسانی ۹۶
- ۲-۲. پوزیتیو بودن علوم انسانی به معنای شلایرماخری ۹۷
- ۳-۲. تمایز علوم انسانی و علوم طبیعی ۹۷
- ۱-۳-۲. آزادی در برابر طبیعت ۹۸
- ۲-۳-۲. فهم در برابر تبیین ۹۸
- ۳-۳-۲. زمان در برابر مکان ۱۰۰
- ۴-۲. نقد عقل تاریخی ۱۰۲
۳. تجربه زیسته سنگ بنای علوم تاریخی ۱۰۳
- ۱-۳. اصل پدیداریت و اثبات خود و جهان خارج در مقدمه بر علوم انسانی ۱۰۴
- ۲-۳. ساختار زندگی روانی در روان‌شناسی توصیفی ۱۰۷
- ۳-۳. تجربه زیسته ۱۱۰
۴. جمع‌بندی ۱۱۳
- فصل هفتم: تجربه دینی همچون الگوی تجربه زیسته: الهیات همچون الگوی علوم انسانی ۱۱۴**
۱. رهیافت استعلایی کانت: بستر مشترک شکل‌گیری تجربه دینی و تجربه زیسته ۱۱۵
۲. تجربه دینی و تجربه زیسته: رابطه میان خود و دیگری در جهان اشیای فی نفسه ۱۱۷
- ۱-۲. خود ۱۱۸
- ۲-۲. اثبات جهان خارج بر مبنای زمانمندی سوژه ۱۱۸
- ۳-۲. اثبات جهان خارج بر مبنای آزادی سوژه ۱۱۹
- ۴-۲. اثبات جهان خارج بر مبنای پذیرندگی سوژه ۱۱۹
- ۵-۲. دیگری ۱۲۰
۳. تکوین تجربه دینی در رابطه میان خود و دیگری ۱۲۱
۴. تکوین تجربه زیسته در رابطه میان خود و دیگری ۱۲۲
۵. تجربه دینی به مثابه شکل ممتازی از تجربه زیسته ۱۲۳
۶. الهیات و علوم انسانی تاریخی: راه‌حلی برای مسئله زمانمندی تجربه درونی ۱۲۷
- ۱-۶. بنیادگذاری علوم ۱۲۷
- ۲-۶. مسئله زمانمندی تجربه درونی: ظهور علوم تاریخی ۱۲۸

۱۳۰	۳-۶. نقد عقل تاریخی دیلتای: تکمیل کردن پروژه علوم تاریخی
۱۳۱	۴-۶. رابطه الهیات شلایرماخر و علوم انسانی دیلتای
۱۳۲	۷. جمع بندی
۱۳۴	فصل هشتم: نتیجه گیری
۱۳۷	پیشنهادهایی برای مطالعات بعدی
۱۴۰	کتابنامه
۱۴۰	منابع فارسی
۱۴۲	منابع لاتین

پیشگفتار

این پژوهش در هشت فصل تنظیم شده است. در فصل نخست، کلیات طرح تحقیق شامل توضیحاتی راجع به موضوع و مسئله آن به همراه ضرورت مطالعه درباره این مسئله مطرح می‌شود. فصل دوم به پیشینه مطالعاتی موضوع می‌پردازد، که ابتدا سه اثر که مستقیماً در مورد موضوع پژوهش بحث کرده‌اند مورد بررسی قرار می‌گیرند و سپس پژوهش‌های فارسی‌زبان درباره تجربه دینی شلایرماخر و تجربه زیسته ديلتای به بحث گذاشته می‌شوند و نقاط قوت و ضعف آنها ارزیابی می‌شود. در فصل سوم، روش‌شناسی پژوهش معرفی شده است. در این فصل نشان داده می‌شود که چرا برای این مطالعه باید از روش هرمنوتیک متنی و همچنین از روش تاریخی استفاده کرد. به همین تناسب، مطالبی در توضیح این دو روش ذکر شده است و در نهایت بر مبنای همین روش‌شناسی ساختار فصول بعدی مشخص شده است.

فصل چهارم که به میراث کانت در تجربه دینی و تجربه زیسته اختصاص یافته است، عملاً مبنای مشترکی برای مقایسه دو تجربه دینی و زیسته فراهم می‌آورد. این فصل به تحلیل استعلایی کانت از خودآگاهی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چطور کانت جهان خارج را با تحلیل شروط خودآگاهی اثبات می‌کند و در همین تحلیل به مفهوم آزادی می‌رسد که برای علوم عملی حایز بالاترین سطح اهمیت است. در ادامه این فصل، دیدگاه کانت درباره الهیات و دین و همچنین دیدگاه او درباره انسان‌شناسی مورد بحث قرار گرفته است، که به ترتیب می‌توان آنها را سرمنشأ ایده‌های شلایرماخر برای الهیات و ديلتای برای علوم انسانی دانست.

فصل پنجم در چهار زیرفصل به بررسی زندگی و زمانه شلایرماخر، الهیات نزد شلایرماخر، اخلاقیات نزد او، و در نهایت مفهوم تجربه دینی در اندیشه شلایرماخر می‌پردازد. در زیرفصل نخست، شرایط رشد یافتن شلایرماخر به لحاظ فکری مورد بحث قرار گرفته است تا بستری برای ورود به اندیشه‌های او فراهم شود. در زیرفصل مربوط به الهیات، تقسیم‌بندی شلایرماخر از انواع الهیات معرفی می‌شود و ویژگی‌های علم الهیات مد نظر او که علمی تاریخی، اجتماعی، غیرمتافیزیکی، و پوزیتیو است مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش بعدی بیان می‌شود که شلایرماخر بر مبنای تقسیم‌بندی‌ای که برای علوم مختلف داشته است الهیات را زیرمجموعه‌ای از اخلاقیات می‌داند، که می‌توان خود اخلاقیات را معادل با علوم انسانی امروزی دانست. در نهایت در زیرفصل مربوط به تجربه دینی تعریف شلایرماخر از این مفهوم در دو کتاب درباره دین و ایمان مسیحی او مورد مذاقه قرار گرفته و نشان داده می‌شود که به چه معنا او به پیروی از کانت و با تحلیل استعلایی شروط آگاهی به این مفهوم می‌رسد.

فصل ششم دارای سه زیرفصل است، که به زندگی و زمانه ديلتای، مفهوم علوم انسانی نزد او، و نهایتاً مفهوم تجربه زیسته نزد او اختصاص یافته‌اند. در زیرفصل نخست، پیوندهای ديلتای با شلايرماخر و کانت مورد تأکید قرار گرفته و زمینه مطالعات و همچنین آثار او به اختصار شرح داده شده است. در زیرفصل مربوط به علوم انسانی نزد ديلتای به تمایزگذاری او میان علوم انسانی و طبیعی پرداخته شده و پروژه اصلی او یعنی نقد عقل تاریخی که الگوبرداری از نقد عقل محض کانت بوده شرح داده شده است. در نهایت علوم انسانی نزد ديلتای به عنوان علمی تاریخی، پوزیتیو، و غیرماتریزیکي معرفی شده‌اند. در زیرفصل مربوط به تجربه زیسته این مفهوم در چند اثر مهم ديلتای از جمله در مقدمه بر فلسفه علوم انسانی، شعر و تجربه زیسته، و تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پرتو این بررسی‌ها مشخص می‌شود که ديلتای نیز با تکیه بر تحلیل استعلایی آگاهی به مفهوم تجربه زیسته به مثابه ارتباط خود با جهان رسیده است.

فصل هفتم این پژوهش بر مبنای یافته‌های فصل‌های پیش از خود مستقیماً به مسئله اصلی رساله پرداخته است که همان نسبت تجربه دینی نزد شلايرماخر با تجربه زیسته نزد ديلتای است. در این فصل نشان داده می‌شود که چطور شروط آگاهی شامل زمانمندی، آزادی، و حس‌پذیری که محصول تحلیل استعلایی آگاهی هستند، زیربنای دو مفهوم تجربه دینی و تجربه زیسته را شکل می‌دهند. در پرتو این شباهت‌ها و بررسی تعاریف شلايرماخر و ديلتای از این دو مفهوم این نتیجه حاصل می‌شود که تجربه دینی نوع ممتازی از تجربه زیسته است، و شواهدی از آثار شلايرماخر و ديلتای ذکر می‌شود که خود آنان نیز چنین تصویری از نسبت میان این دو مفهوم داشته‌اند. در ادامه این فصل مسئله زمانمندی تجربه درونی که کانت ابتداءً آن را مطرح کرده بود به میان می‌آید و بیان می‌شود که چطور مکتب تاریخی و به تبع آن شلايرماخر و ديلتای توانستند با یاری گرفتن از تاریخ‌نگاری ابژکتیو بر این مسئله غلبه کنند. در پرتو این مباحث، نشان داده می‌شود که الهیات شلايرماخر نیز باید یکی از اجزای علوم انسانی دانسته شود، چنان که خود او و همچنین ديلتای چنین باوری داشتند. به علاوه این احتمال تاریخی مطرح می‌شود که ديلتای مفهوم تجربه زیسته خود را از مفهوم تجربه دینی شلايرماخر الگوبرداری کرده باشد و همچنین مفهوم علوم انسانی را نیز با توسعه‌ای در رشته‌های الهیاتی شلايرماخر به دست آورده باشد.

فصل هشتم به بیان خلاصه‌ای از یافته‌های فصول پیشین اختصاص یافته است. به علاوه، در این فصل بخشی تحت عنوان «پیشنهادهایی برای مطالعات بعدی» در نظر گرفته شده است که در آن بیان می‌شود بنا بر یافته‌های این پژوهش چه مسائل دیگری مطرح می‌شوند که شایسته بررسی‌ها و پژوهش‌های دیگر هستند.

فصل اول: کلیات طرح پژوهش

۱. بیان موضوع و تعریف مفاهیم

در عنوان این رساله، «نسبت تجربه دینی در اندیشه شلایرماخر با تجربه زیسته در اندیشه ديلتای»، چهار موضوع مستقل وجود دارد: شلایرماخر، ديلتای، تجربه دینی، و تجربه زیسته. پرسش از امکان وجود نسبتی بین تجربه دینی و تجربه زیسته و چگونگی این نسبت نیز مسئله این پژوهش است. در زیر معرفی مختصری از چهار جزء اصلی ارائه می‌شود، به نحوی که مسئله این پژوهش در پرتو آنها مشخص شود.

فردریش دانیل ارنست شلایرماخر (۱۷۶۸-۱۸۳۴) را پدر الهیات لیبرال مدرن^۱ می‌دانند، الهیاتی که از وجوه مشخصه آن داشتن نگاه هرمنوتیکی در فهم متون مقدس است. در رشته فلسفه، شلایرماخر را بیشتر با هرمنوتیک او می‌شناسند، در واقع او بنیان‌گذار هرمنوتیک مدرن نیز بوده است. اما در رشته الهیات، شهرت او بیشتر از حیث معرفی مفهوم تجربه دینی در الهیات است، زیرا او برای اولین بار تلاش کرد الهیات را نه بر عقلانیت متافیزیکی، بلکه بر «تجربه دینی» استوار سازد.

ویلهلم ديلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) را اولین فیلسوف علوم انسانی می‌دانند، علمی که به زعم او بر خلاف علوم طبیعی نه به تبیین پدیده‌ها بلکه به فهم محصولات انسانی می‌پردازد و از این رو ماهیتی هرمنوتیکی دارند. ديلتای را نیز از بنیان هرمنوتیک مدرن می‌دانند که هرمنوتیک را از محدوده تفسیر متن رها کرد و به صحنه تفسیر امور انسانی آورد. ديلتای باور داشت علوم انسانی باید بر «تجربه زیسته» استوار شوند.

استوار ساختن علوم بر تجربه ایده‌ای است که نخستین بار کانت مطرح کرد. او در مقدمه نقد عقل محض می‌گوید هر شناختی همواره از تجربه آغاز می‌شود. به زعم ديلتای و شلایرماخر نیز، به ترتیب، علوم انسانی و الهیات در زمره علوم قرار می‌گیرند و بنابراین از تجربه آغاز می‌شوند. تأثیرپذیری ديلتای و شلایرماخر از کانت به قدر کافی روشن است، و باید گفت بنا کردن علوم بر تجربه نیز میراث کانت در اندیشه این دو فیلسوف بوده است. از نظر تاریخی، ديلتای بسیار تحت تأثیر شلایرماخر بوده است. آغازگاه کار فلسفی او در دوره جوانی رساله‌ای

1. Father of Modern Liberal Theology

است با عنوان نظام هرمنوتیکی شلایرماخر در نسبت با هرمنوتیک پروتستان متقدم^۲، پس از آن او رساله دکتری خود را نیز درباره «اخلاق شلایرماخر» نوشت، و در نهایت نیز کتابی حجیم درباره زندگی شلایرماخر^۳ منتشر کرد. بنابراین، تأثیرپذیری دیلتای از شلایرماخر در ساختن نظام فلسفی اش چندان دور از ذهن نیست.

تعبیر شلایرماخر از تجربه دینی عبارت است از «خودآگاهی بی واسطه از وابستگی مطلق»^۴ یا «احساس وابستگی مطلق»^۵ یا به تعبیری بسیار کلی تر، «احساس دینی» (Schleiermacher 2016b, 8 ff.). شلایرماخر با طرح یک بحث نسبتاً مفصل در کتاب ایمان مسیحی^۶ نشان می دهد که آگاهی همواره وابسته به دیگری است، به طوری که بدون دیگری اصلاً آگاهی ای در کار نخواهد بود، و در نتیجه آگاهی مطلقاً وابسته است، و این «دیگری بزرگ»^۷ که انسان مطلقاً بدان احساس وابستگی می کند همان خدایی است که در مسیحیت بیان شده است. اما این آگاهی آگاهی از وابستگی مطلق خودش یک آگاهی بی واسطه است، یعنی خودآگاهی است که سوژه و ابژه در آن وحدت دارند. به این ترتیب، «خودآگاهی بی واسطه از وابستگی مطلق» یک آگاهی پیشامفهوم^۸ یا پیش-تأملی^۹ است. خاصیت آگاهی پیشامفهوم^۸ این است که جای تردیدی در آن وجود ندارد، و مشکلی این است که چون بنا به تعریف فاقد عناصر مفهومی است، حالت استدلالی/گفتمانی^{۱۰} ندارد. با این حال، این خودآگاهی بی واسطه تجلیاتی در زندگی انسان دارد، که شلایرماخر معتقد است صورت های مختلف دینداری^{۱۱} در انواع جماعت های دینی در واقع تجلیات همین خودآگاهی هستند. از همین رو، او الهیات را علم بررسی تجلیات احساس دینی در طول تاریخ می داند، که موجب می شود الهیات به یک علم تاریخی تبدیل شود (Schleiermacher 1990, 1). هرمنوتیک شلایرماخر نیز ذیل همین علم تاریخی الهیات قرار می گیرد و به فهم تجلیات دین داری در جوامع دینی در طول تاریخ کمک می رساند. در این معناست که شلایرماخر الهیات خویش را بر تجربه دینی بنا کرده است.

تعبیر دیلتای از تجربه زیسته عبارت است از «آگاهی بی واسطه به واقع داده های آگاهی»^{۱۲} (Dilthey 1989, 247). واقع داده های آگاهی عبارت اند از شناخت ها، کنش ها، و احساسات انسان که در ترکیب با هم شبکه زندگی^{۱۳} را می سازند، و سوژه انسانی نسبت به همه اینها در خودش یک آگاهی پیش-تأملی و بی واسطه دارد که دیلتای به این آگاهی تجربه زیسته می گوید. این شبکه زندگی همان چیزی است که علوم انسانی بناست آن را بررسی کنند. به زبان ساده، علوم انسانی بناست کنش ها، احساس ها، و حتی شناخت های انسان را بررسی کنند که

2. *Schleiermacher's Hermeneutical System in Relation to Earlier Protestant Hermeneutics*

3. *Leben Schleiermacher*

4. immediate self-consciousness of absolute dependence

5. feeling of absolute dependence/ das schlechthinnige Abhängigkeitsgefühl

6. *Christian Faith*

7. Other

8. pre-conceptual

9. pre-reflective

10. discursive

11. piety

12. immediate knowledge/awareness of the facts of consciousness

13. life nexus

مجموع اینها همان شبکه زندگی را تشکیل می‌دهند. از آنجا که واقع‌داده‌های آگاهی در خود آگاهی حضور دارند، سوژه به صورت بی‌واسطه از آنها آگاهی دارد. مجدداً خاصیت این آگاهی بی‌واسطه نیز تردیدناپذیری آن است، اما مشکلی این است که به دلیل فقدان عناصر مفهومی نمی‌تواند به شکل استدلالی درآید. البته آنچه را انسان‌ها احساس می‌کنند، اراده می‌کنند، و می‌اندیشند همواره تجلیاتی دارد، که تجلیات همان شبکه زندگی است. دیلتای، بنا به دلایلی که توضیح داده می‌شود، آگاهی را در اصل امری زمانمند و تاریخی می‌داند. با این وصف، علوم انسانی برای مطالعه انسان با محتویات آگاهی سروکار دارند، که ذاتاً زمانمند هستند، و چون این محتویات پیشامفهوم هستند باید از طریق واسطه‌های بیانی مختلفی متجلی شوند که آنها را نیازمند تفسیر می‌کند. به همین دلیل، علوم انسانی دیلتای علمی تاریخی هستند که روش بررسی آنها هرمنوتیکی است. بدین معنا دیلتای تجربه زیسته را مرکز ثقل و نقطه آغاز هر علم انسانی می‌داند.

۲. بیان مسئله

بنا بر آنچه در بالا بیان شد، در مورد شلایرماخر و دیلتای، با دو فیلسوف مواجه‌ایم که (۱) قصد دارند اصول یک علم یا نظام معرفتی را بیان کنند، یکی در مورد الهیات و یکی در مورد علوم انسانی؛ (۲) و شواهدی تاریخی داریم از این که دیلتای درباره شلایرماخر پژوهش مفصلی کرده است؛ (۳) هر دو نظام‌های معرفتی خویش را بر گونه‌ای از تجربه بنا می‌کنند، یکی تجربه دینی و یکی تجربه زیسته، که این را می‌توان در پرتو تأثیرپذیری آنان از کانت توضیح داد؛ (۴) این دو گونه از تجربه هر دو بی‌واسطه و پیشاتأملی هستند؛ (۵) هر دو تجربه به نوعی تجربه آگاهی از خودش هستند؛ (۶) حضور بی‌واسطه این تجربیات نزد آگاهی موجب می‌شود هر دو تجربه برای خود سوژه یقینی باشند؛ (۷) در هر دو برای فهم تجربه باید به سراغ تجلیات یا بیان‌های تجربه رفت و روش مرجح هر دو فیلسوف در این زمینه استفاده از هرمنوتیک است؛ و در آخر این که (۸) هر دو علمی که دیلتای و شلایرماخر در پی بیان اصول آنها هستند ماهیتی تاریخی دارند.

با این وصف، بی‌درنگ پرسش اصلی این پژوهش پدیدار می‌شود: آیا دو مفهوم تجربه زیسته و تجربه دینی با هم قرابت و نسبتی دارند؟ اگر به کاربردهای امروزی این دو نوع تجربه نگاه کنیم، بعید است بتوانیم نسبتی بین آنها برقرار کنیم. مهم‌ترین کاربرد تجربه دینی امروزه در فلسفه دین و به عنوان برهانی برای اثبات وجود خداوند است. در مقابل، تجربه زیسته در رشته‌هایی مثل انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت، و تعلیم و تربیت به عنوان یک ابزار مطالعه کیفی به کار می‌رود. «اثبات وجود خدا» و «روش تحقیق کیفی» احتمالاً بی‌ربط‌ترین موضوعاتی باشند که بخوایم درباره نسبت آنها صحبت کنیم. اما توضیحاتی که در ابتدای بحث دادیم نشان از وجود نسبت و قرابتی بین تجربه دینی و تجربه زیسته دارد، دست‌کم به نحوی که دیلتای و شلایرماخر آنها را می‌فهمیدند. در اینجا پرسش‌های مهمی شکل می‌گیرد: آیا واقعاً این دو مفهوم ریشه مشترکی دارند؟ به هم شباهت دارند؟ در یک سیر تاریخی، تجربه دینی به تجربه زیسته تبدیل شده است؟ اینها پرسش‌هایی است که در این رساله به آنها خواهیم پرداخت. اما اگر پاسخ این پرسش‌ها مثبت باشد، پرسش‌های مهم دیگری شکل می‌گیرند: آیا

الهیات می‌تواند نقشی در علوم انسانی ایفا کنند؟ آیا با علوم انسانی می‌توان به سراغ دین و الهیات رفت؟ یا به طور کلی‌تر، در پرتو این یافته چه رابطه‌ای بین علوم انسانی و الهیات برقرار می‌شود؟

۳. دامنه پژوهش

با مشخص شدن پرسش اصلی، اکنون دامنه این پژوهش نیز مشخص شده است، که عبارت است از مطالعه آثار دیلتای و ارائه توضیح و تعریف دقیقی از مفهوم تجربه زیسته نزد او؛ مطالعه آثار شلایرماخر و ارائه توضیح و تعریف دقیقی از تجربه دینی نزد او؛ و چون هر دو اندیشمند نظام علم خود را بر تجربه بنا کرده‌اند و سابقه این کار به کانت بازمی‌گردد، مطالعه آثار کانت برای یافتن یک ریشه مشترک احتمالی. بنابراین موضوع این رساله جزئی از فلسفه آلمانی در قرن نوزدهم خواهد بود، که البته ناگزیر باید برای جستن برخی ریشه‌ها در فلسفه کانت به فلسفه آلمان در قرن هجدهم نیز نظر کند.

۴. بیان اهمیت موضوع و مسئله

اهمیت موضوع و مسئله این رساله دو وجه دارد: یکی اهمیت ذاتی مطالعه دیلتای و شلایرماخر، که به رغم فاصله زمانی ما از آنها مباحث ایشان کماکان معاصریت خود را حفظ کرده‌اند، لیکن در ایران پژوهش‌های اندکی درباره این دو صورت گرفته است؛ دیگری ارتباط این دو فیلسوف و مشابهت تجربه دینی و تجربه زیسته، که پیامدهایی برای نسبت علوم انسانی و الهیات و دین‌پژوهی دارد، که در این مورد حتی به زبان انگلیسی نیز پژوهش‌چندانی صورت نگرفته است.

۴-۱. اهمیت ذاتی مطالعه دیلتای و شلایرماخر

دیلتای از اولین کسانی است که بر تمایز بنیادین علوم انسانی از علوم طبیعی انگشت گذاشت و رسالت خود را تعیین شرایط امکان علوم انسانی (نقد عقل تاریخی) تعریف کرد؛ مشابه کانت که رسالت خود را تعیین شرایط امکان علوم طبیعی (نقد عقل محض) تعریف کرده بود. در جامعه امروز ایران، اکثریت دست‌اندرکاران علوم انسانی اتفاق نظر دارند که این علوم دچار بحران هستند: بحران‌های روش‌شناختی، بحران علمی بودن، بحران هویتی، بحران در بومی‌سازی، بحران در انطباق با ارزش‌های دینی، بحران در تعریف کارکرد این علوم در جامعه، و الی‌آخر. این بحران‌زدگی در شرایطی است که خود این علوم قرار است مشکلات بزرگ‌تر جامعه را حل کنند، و بنابراین حل مشکلات جامعه منوط به حل بحران‌های موجود در علوم انسانی است. فلسفه علوم انسانی دیلتای با ارائه تعریفی از این علوم، ارائه روش‌شناسی خاص برای این علوم، تعیین منابع و حدود معرفتی آنها، و بیان نسبت آنها با جهان وسیع‌تر انسانی این قابلیت را دارد که پاسخی ممکن به هر یک از این بحران‌ها ارائه کند. علاوه بر این،

فلسفه ديلتای، و به ویژه مفهوم تجربه زیسته او، مبدأ و مدخل ورود به شماری از جریان‌های فلسفی و انسانیاتی^{۱۴} است که امروزه نیز کماکان رواج دارند: پدیدارشناسی، آگزیستانسیالیسم، هرمنوتیک، و جامعه‌شناسی تفهیمی. بنابراین نفس مطالعه فلسفه ديلتای شماری از نیازهای امروزی را مرتفع خواهد کرد. همه اینها در کنار این پدیده اهمیت فزاینده‌تری می‌یابد که تا کنون در ایران به جز چند مورد انگشت‌شمار پژوهش مستقلی در مورد فلسفه علوم انسانی ديلتای صورت نگرفته است، و درباره تجربه زیسته نزد او به طور مشخص هیچ پژوهش مستقلی انجام نشده است.

در سوی دیگر، فریدریش شلايرماخر را «پدر الهیات لیبرال مدرن»، «مبدع مفهوم تجربه دینی» و «بنیان‌گذار هرمنوتیک مدرن» می‌دانند، سه حوزه‌ای که با گذشت حدود دو‌یست سال از زمانه او کماکان معاصریت خود را حفظ کرده‌اند و بازخوانی دستگاه فکری شلايرماخر پرتوی بر سرمنشأ شکل‌گیری آنها می‌اندازد که خود ادای سهمی در مباحث جاری در این حوزه‌ها است. اما مهم‌ترین وجه اهمیت این پژوهش بازخوانی دوباره مفهوم تجربه دینی شلايرماخری در تقابل با برداشتی است که تحت تأثیر فلسفه‌های پوزیتیویستی در نیم قرن اخیر از این مفهوم صورت گرفته است و هرگونه زیابایی این مفهوم برای تفکر عقلانی درباره دین را از میان برده‌اند. کوتاه این که شلايرماخر هیچ وقت تجربه دینی را معطوف به شناخت بازنمودی^{۱۵} نمی‌دانست، که اشاره به چیزی خارج از آگاهی داشته باشد و برای مثال بر وجود هویتی متعالی در خارج از آگاهی دلالت کند، بلکه آن را یک آگاهی بی‌واسطه (و لذا غیربازنمودی) در درون خود آگاهی و یک احساس و از ویژگی‌های بنیادین خود سوژه انسانی می‌شمرد، احساسی که کل نسبت سوژه با واقعیت را تعیین می‌کرد. بنابراین تجربه دینی نزد شلايرماخر هیچ‌گاه برهانی بر وجود خدایی متعالی در خارج از آگاهی نبوده است، بلکه به مثابه یک ویژگی بنیادین انسان، توضیح‌دهنده کنش‌های او و به ویژه کنش‌های دینی او بوده است. این در حالی است که در فلسفه دین معاصر مفهوم تجربه دینی دقیقاً کارکردی معکوس دارد، یعنی برای اثبات وجود چیزی در خارج از آگاهی (یعنی خداوند) به کار می‌رود، و هیچ توجهی به نقش توضیح‌دهنده آن در کنش‌های دینی نمی‌شود. این رساله تلاش خواهد کرد تجربه دینی را در تقابل با این برداشت رایج توضیح دهد تا روشن شود که کاربرد آن صرفاً در اثبات وجود خداوند نیست.

۴-۲. اهمیت مطالعه نسبت تجربه دینی شلايرماخر و تجربه زیسته ديلتای

اگر مدعای این رساله اثبات شود، یعنی میان تجربه دینی و تجربه زیسته رابطه‌ای از جنس شباهت برقرار باشد، آنگاه اولین ثمره این یافته ایجاد پلی بین فلسفه دین^{۱۶} و دین‌پژوهی^{۱۷} است. این دورشته دانشگاهی ظاهراً مرتبط در عمل کمترین میزان تبادل علمی را در دوره معاصر داشته‌اند، شاید به این سبب که فلسفه دین بیشتر در سنت

14. humanities

15. representational knowledge

16. philosophy of religion

17. religious studies

انگلیسی تعقیب شده و دین پژوهی بیشتر محصول کار متفکران اروپای قاره بوده است. اما اگر تجربه دینی، که از مفاهیم محوری در فلسفه دین است، به جای این که برای اثبات وجود خدا به کار رود، مطابق تعبیر شلایرماخر مبدأ هر گونه کنش دینی دانسته شود، و بدین معنا به تعبیر دیلتای نوعی تجربه زیسته باشد که آغازگاه شناخت در همه علوم انسانی است؛ آنگاه فلسفه دین می‌تواند با تعمق فلسفی در مفهوم تجربه دینی مبنای مطالعات دین پژوهانه را فراهم آورد، مطالعاتی مانند روان‌شناسی دین، جامعه‌شناسی دین، تاریخ ادیان، دین و هنر، مردم‌شناسی دینی و غیره. بدین ترتیب، در پرتو یافته‌های این پژوهش می‌توان راهی برای برقراری ارتباط مفقود بین این دو حوزه یافت.

ثمره دوم و مهم‌تر این فرضیه روشن‌سازی نسبت دین و علوم انسانی خواهد بود، نسبتی مناقشه‌انگیز که ممکن است یکی به پای دیگری قربانی شود. اگر بتوانیم در این پژوهش نشان دهیم که تجربه دینی نیز گونه خاصی از تجربه زیسته است یا هر تجربه زیسته‌ای حایز یک وجه عمیق دینی است، آنگاه یک نتیجه عملی بی‌درنگ آن ارتباط مسالمت‌آمیز این دو حوزه خواهد بود: علوم انسانی بی‌مدد دین اصلاً توانایی شناخت جهان انسانی را نخواهند داشت، زیرا یک جزء اساسی تجربه زیسته همانا تجربه دینی است، یعنی تجربه‌ای که به تعبیر دیلتای، دانشور علوم انسانی را با عمیق‌ترین و ناشناخته‌ترین لایه‌های شبکه زندگی آشنا می‌سازد؛ و دانشور علوم انسانی که رسالت اساسی‌اش همین شناسایی شبکه زندگی در تمامیت آن است نمی‌تواند به ارزش‌ها، آموزه‌ها، مناسک و متون دینی بی‌اعتنا باشد.

۵. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری حاکم بر این رساله هرمنوتیکی-تاریخ‌باورانه است. توضیح این که در این رساله هدف شناسایی نوعی شباهت و یکسانی بین دو مفهوم در تاریخ اندیشه فلسفی است، یعنی تجربه دینی و تجربه زیسته، که اولین شرط لازم این کار تعیین ماهیت این دو مفهوم است تا سپس بتوانیم نسبت این دو مفهوم را بررسی کنیم. از این رو ابتدائاً برای تعیین ماهیت این دو مفهوم این دو پیشفرض را اتخاذ کرده‌ایم که (۱) ماهیت مفاهیم فلسفی در گذشته تاریخی آنها متعین می‌شود (تاریخ‌باوری) و (۲) ماهیت یک مفهوم در یک نظام فلسفی عبارت است از نسبتی که این مفهوم با کلیت آن نظام فلسفی برقرار می‌کند (دور هرمنوتیکی جزء-کل). از آنجایی که ما دسترسی ابژکتیو به مفاهیم فلسفی نداریم، چرا که صرفاً برساخته‌هایی ذهنی هستند و تعین خارجی و تجربی ندارند، ناگزیریم برای پی بردن به ماهیت آنها دست به کنش تفسیری یا هرمنوتیکی بزنیم. از سوی دیگر، ماهیت مفاهیم فلسفی اولاً در طول تاریخ دستخوش تغییر می‌شوند و ثانیاً تغییرات پسین در بستر تغییرات و وضعیت پیشین رخ می‌دهند، از این جهت مفاهیم فلسفی بالطبع تاریخی هستند و جستجوی ذاتی فراتاریخی برای آنها با طبیعت این نوع مفاهیم سازگار نیست. بنابراین، اتخاذ چارچوب نظری هرمنوتیکی-تاریخ‌باورانه امری است که سرشت این پژوهش به ناگزیر آن را بر پژوهشگر تحمیل می‌کند. در فصل «روش‌شناسی پژوهش» روش تاریخی و هرمنوتیکی به‌کاررفته در این پژوهش به طور مفصل تشریح خواهد شد.

۶. پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های پژوهش بر مبنای عنوان آن قابل تشخیص هستند. برای تعیین نسبت تجربه زیسته و تجربه دینی ابتدا باید تعریفی از هر یک از آنها ارائه شود. اما ارائه یک تعریف انتزاعی و منفصل از کلیت نظام‌های فلسفی دیلتای و شلایرماخر از این دو مفهوم امکان‌پذیر نیست. بنابراین باید جایگاه تجربه زیسته در فلسفه علوم انسانی دیلتای، و جایگاه تجربه دینی در الهیات شلایرماخر تعیین شود. همچنین با نگاهی اجمالی به دو مفهوم تجربه دینی و تجربه زیسته روشن می‌شود که هر دو گونه‌ای از خودآگاهی هستند که ابتدائاً در اندیشه کانت پرورش می‌یابد؛ به علاوه، شلایرماخر و دیلتای بسیار از کانت تأثیر پذیرفته‌اند و در فلسفه آلمانی پس از کانت فلسفه‌ورزی کرده‌اند. از همین رو، برای تعیین ریشه‌های اندیشه آنان در باب این دو نوع تجربه باید دید خودآگاهی در فلسفه کانت چه معنایی داشته است. به این ترتیب، پرسش‌های این پژوهش به شکل زیر خواهند بود:

۱. معنا و جایگاه مفهوم «آگاهی از خود»^{۱۸} در فلسفه کانت چیست و چه نقشی در بنیادگذاری علوم عملی دارد؟
۲. معنا و جایگاه مفهوم تجربه دینی در الهیات شلایرماخر چیست؟
۳. معنا و جایگاه مفهوم تجربه زیسته در فلسفه علوم انسانی دیلتای چیست؟
۴. چه نسبتی بین تجربه زیسته نزد دیلتای و تجربه دینی نزد شلایرماخر وجود دارد؟ وجوه اشتراک و افتراق آنها چیست؟ از نظر تاریخی چه نسبتی با هم دارند و تجربه دینی چگونه بر شکل‌گیری تجربه زیسته تأثیر گذاشته است؟

۷. فرضیه‌های پژوهش

۱. مفاهیمی مانند خودآگاهی، وحدت خوداندریافت،^{۱۹} بی‌واسطگی شناخت،^{۲۰} پذیرندگی،^{۲۱} احساس،^{۲۲} تجربه^{۲۳} و... در فلسفه کانت همه به نوعی به آگاهی از خود مربوط می‌شوند، و کانت در پرتو آن آگاهی از شیء فی نفسه را امکان‌پذیر می‌داند، که به واسطه مفهوم آزادی مبنای علوم عملی قرار می‌گیرد.
۲. تجربه دینی یعنی احساس وابستگی مطلق، که با تأمل آگاهی در خودش ایجاد می‌شود، بنیاد علم الهیات از نظر شلایرماخر است. صورت‌های دینداری در جوامع مختلف محصول همین احساس دینی هستند.
۳. تجربه زیسته، یا آگاهی آگاهی از حالات خودش، مبنای هر گونه شناختی در علوم انسانی مد نظر دیلتای است. محصولات انسانی، که موضوع مطالعه علوم انسانی هستند، همه برآمده از تجربه‌های زیسته انسان‌ها

18. knowledge/consciousness of the self

19. unity of apperception

20. immediacy of knowledge/cognition

21. receptivity

22. feeling

23. experience

هستند.

۴. تجربه زیسته و تجربه دینی قلمرو مشترکی دارند (قلمرو آزادی)، کارکرد مشابهی دارند (مبنای یک دستگاه شناختی هستند)، ویژگی‌های معرفت‌شناختی مشترکی دارند (یقینی، بی‌واسطه، پیشامفهومی هستند)، و برای رمزگشایی از آنها باید از ابزار واحدی (هرمنوتیک) استفاده کرد. در نتیجه این دو تجربه، به رغم برخی تفاوت‌ها، ماهیتاً شباهت زیادی به یکدیگر دارند. به علاوه می‌توان هر دو را در یک سیر تاریخی همچون جوهی از توسعه یافتن مفهوم «آگاهی از خود» دانست.

۸. هدف از اجرای این پژوهش

۱. ارائه توصیفی از مفهوم «آگاهی از خود» در آثار کانت، و مفاهیم همبسته آن و جایگاهش در دستگاه فکری کانت. به علاوه، ارائه گزارشی از برداشت کانت از الهیات و انسان‌شناسی به مثابه علوم عملی.
۲. ارائه توصیفی از طرز تلقی شلایرماخر از احساس دینی یا «احساس وابستگی مطلق» بر مبنای دو کتاب الهیاتی مهم او، یعنی ایمان مسیحی و درباره دین. همچنین بیان طرز تلقی او از علم الهیات و جایگاه احساس دینی در علم الهیات.
۳. ارائه توصیفی از مفهوم تجربه زیسته در فلسفه علوم انسانی ديلتای بر مبنای سه اثر مهم او درباره فلسفه علوم انسانی، یعنی مقدمه بر علوم انسانی، روان‌شناسی توصیفی و شکل جهان تاریخی در علوم انسانی. ارائه توصیفی از علوم انسانی نزد ديلتای و جایگاه تجربه زیسته در آن.
۴. بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های مفهوم تجربه دینی شلایرماخر و تجربه زیسته ديلتای و ریشه مشترک آنها در فلسفه کانت.

۹. نوآوری‌های این پژوهش

معمولاً کسانی که متخصص در فلسفه علوم انسانی هستند، اعتنایی به الهیات ندارند، و کسانی که دلبسته الهیات‌اند علاقه‌ای به فلسفه علوم انسانی ندارند، چرا که تخصصی شدن رشته‌ها و حوزه‌ها در دانشگاه‌های معاصر اساساً چنین امکانی را برای پژوهشگران فراهم نمی‌آورد. اما اگر در زمان به عقب برگردیم، به دوره‌ای که هنوز فیلسوفان نظام‌سازی مانند کانت حضور داشتند، خواهیم دید که می‌توان الهیات و علوم انسانی را اجزای مرتبط یک نظام فلسفی منسجم دید. کانت در مقدمه بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، هر گونه علم عقلی (فلسفه) را به دو دسته صوری و مادی تقسیم می‌کند. فلسفه صوری همان منطق است. اما فلسفه مادی دو قسم دارد که یکی به قوانین طبیعت می‌پردازد (فلسفه طبیعی) و دیگری به قوانین آزادی (فلسفه اخلاقی). او سپس برای فلسفه طبیعی و اخلاقی دو صورت تجربی و محض در نظر می‌گیرد. فلسفه طبیعی تجربی همان فیزیک است، و فلسفه طبیعی محض نیز مابعدالطبیعه به معنای کانتی کلمه است. کانت فلسفه اخلاقی محض را اخلاق می‌نامد، و فلسفه اخلاقی تجربی را انسان‌شناسی تجربی نام می‌دهد. بعدها کانت معنای انسان‌شناسی را چنان گسترده می‌کند که

دین، الهیات، و علوم انسانی امروزی همگی در قلمرو آن قرار می‌گیرند، چرا که به امر عملی یا به عبارت دیگر به مفهوم آزادی گره خورده‌اند.

شلایرماخر و دیلتای هر دو فیلسوفان پسا-کانتی هستند، یعنی فلسفه‌ورزی ایشان متأثر از فلسفه کانت است. برای همین نباید تصور کنیم که مثلاً الهیات شلایرماخر راجع به چیزی به جز قلمرو آزادی است. شلایرماخر احساس دینی را مبنای هر گونه کنش دینی و از جمله متون دینی می‌داند. و احساس دینی، چنان که پیش‌تر گفته شد، عبارت است از احساس وابستگی مطلق که نقطه مقابل آن احساس آزادی مطلق است. بنابراین، راه رسیدن شلایرماخر به احساس دینی و سپس به تمامیت دینداری از احساس آزادی یا عدم آزادی آغاز می‌شود، و از این جهت می‌توان الهیات شلایرماخر را مربوط به قلمرو آزادی دانست، که کانت به آن فلسفه اخلاقی می‌گفت. همین امر درباره دیلتای نیز صادق است. وجه تمایز علوم طبیعی و علوم انسانی نزد دیلتای عامل آزادی است. آزادی است که موجب می‌شود انسان‌ها رفتاری متفاوت با اشیای طبیعی داشته باشند. به علاوه، دیلتای می‌گوید علوم طبیعی فقط احکام صادق و کاذب صادر می‌کنند، اما علوم انسانی علاوه بر این احکام و مهم‌تر از آنها باید احکام ارزشی صادر کنند و همچنین اهداف را تعیین کنند، که دو مورد اخیر مشخصاً در قلمرو آزادی و فلسفه اخلاقی قرار می‌گیرند. از این جهت، اگر بخواهیم از تعبیر کانت استفاده کنیم، دیلتای و شلایرماخر هر دو پژوهشگر یک حوزه هستند، که نامش فلسفه اخلاقی است، یعنی آنجایی که علم به قلمرو آزادی می‌پردازد. بنابراین عجیب نیست اگر بتوانیم بین دو اصطلاح کلیدی این دو فیلسوف، یعنی تجربه زیسته و تجربه دینی، مشابهت‌هایی بیابیم.

اما چنان که در ابتدای این بخش گفته شد، تفکیک و تخصصی شدن حوزه‌های پژوهش در دوره معاصر، و همچنین فاصله گرفتن فلسفه‌های معاصر از فلسفه‌های نظام‌مند در قرون هجدهم و نوزدهم، موجب شده است الهیات و علوم انسانی چنان در فاصله از هم دیده شوند که تصور مشابهت بین آنها به ذهن پژوهشگران نیز خطور نکند. در این رساله، نگارنده مدعی است که با نگاهی تاریخی به سرآغازهای فلسفه آلمانی در قرون هجدهم و نوزدهم می‌توان نشان داد که نسبتی میان دو مفهوم تجربه زیسته در علوم انسانی مورد نظر دیلتای و تجربه دینی در الهیات مورد نظر شلایرماخر وجود دارد و تا کنون کسی به این نسبت توجه نکرده است.

فصل دوم: پیشینه پژوهش

۱. مقدمه

تا آنجا که پژوهش‌ها و جستجوهای نگارنده نشان می‌دهد، تا کنون تنها در سه اثر به «نسبت تجربه زیسته ديلتای با تجربه دینی شلايرماخر» پرداخته شده است. نخست در حقیقت و روش گادامر (۱۹۶۰)، سپس در مقاله‌ای راجع به فلسفه دین ديلتای به قلم بنجامین کرو (۲۰۰۵)، و نهایتاً در مقاله‌ای مجدداً درباره فلسفه دین ديلتای از رودلف مکریل (۲۰۱۴). بنابراین، پژوهش حاضر را می‌توان شرح و تکمیل ایده‌ای دانست که در سه اثر فوق‌الذکر اشاره شده، اما به طور کامل تشریح نشده است. این سه اثر را در سه زیرفصل مستقل مرور خواهیم کرد. البته در مورد نسبت شلايرماخر و ديلتای از جهات دیگری، به جز آنچه مورد توجه این پژوهش است، تحقیق شده است. برای مثال، مقایسه هرمنوتیک ديلتای و شلايرماخر موضوع پژوهشی پرطرفداری است و درباره آن مطالب زیادی نوشته شده است. همچنین، از آنجا که ديلتای زندگی‌نامه‌نویس شلايرماخر بوده است، از این حیث نیز در مطالعاتی به رابطه این دو تن توجه شده است. علاوه بر اینها، پژوهش‌های مستقلی درباره تجربه دینی به طور کلی، و تجربه دینی نزد شلايرماخر، همچنین تجربه زیسته به طور کلی، و تجربه زیسته نزد ديلتای، صورت گرفته است. مرور همه این مطالعات اولاً ارتباط مستقیمی به این پژوهش ندارد و صرفاً در موارد لزوم در متن از آنها استفاده خواهد شد، و ثانیاً خودش یک مطالعه بسیار گسترده، بلکه یک فرامطالعه است، که مجدداً ارتباطی به غایت پژوهش حاضر ندارد.

در نوشته‌های فارسی نیز اشاره‌ای به موضوع این پژوهش نشده است. با این حال، در «پیشینه پژوهش»، آثار فارسی‌ای را که به دو موضوع «تجربه دینی نزد شلايرماخر» و «تجربه زیسته نزد ديلتای» به صورت مستقل پرداخته‌اند مرور خواهیم کرد. زیرا، به زعم نگارنده، فقدان منابع کافی در زبان فارسی راجع به ديلتای و شلايرماخر، و فاصله رویکردهای رایج در فلسفه ایران با سنت آلمانی سده نوزدهم، موجب شده است برخی سوءبرداشت‌ها در مورد این دو موضوع ایجاد شود، که عدم رفع آنها ممکن است کل ایده این پژوهش را نزد مخاطبان فارسی‌زبان با بدفهمی مواجه سازد. از سوی دیگر، این پژوهش جزئی از مجموعه پژوهش‌های فارسی در این حوزه است و به مثابه جزء باید نسبت خود را با این کل تعیین کند. از این رو، عنایت داشتن به آثار فارسی‌ای که

صرفاً به اجزای موضوع این پژوهش مربوط می‌شوند نیز حایز اهمیت است. بر همین مبنا، دو بخش مستقل از این فصل به بررسی آثار فارسی مربوط به تجربه دینی شلاپرماخر و تجربه زیسته ديلتای اختصاص یافته است. و یک تذکر پایانی. هرچند، به جز در سه اثر پیش‌گفته، درباره نسبت تجربه زیسته و تجربه دینی پژوهشی صورت نگرفته است، درباره «تجربه زیسته دینداری» یا «تجربه دینی زیسته» کارهای تجربی زیادی انجام شده، که معمولاً در حوزه انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی بوده‌اند. بحث این رساله نظری و درباره مفهوم تجربه زیسته و تجربه دینی نزد دو فیلسوف خاص است، نه استفاده تجربی از این دو مفهوم در علوم دیگر. از این رو، آنچه انجام می‌دهیم در حکم چارچوب نظری برای چنان مطالعاتی است، نه این که خودش در زمره آنها قرار بگیرد. همین امر یکی دیگر از وجوه اهمیت این پژوهش و پژوهش‌های نظیر آن را نیز روشن می‌سازد.

۲. هانس-گئورگ گادامر: تجربه زیسته در امتداد تجربه دینی

هانس-گئورگ گادامر (۱۹۰۰-۲۰۰۲) در فصل نخست شاهکار فلسفی خود، حقیقت و روش،^۱ بحثی درباره تجربه زیسته و به تبع درباره ديلتای و تلاش او برای بنیادگذاری علوم انسانی بر مبنای تجربه زیسته دارد. سخن گادامر از چند جهت برای این پژوهش اهمیت دارد: نخست این که به ریشه‌های تفکیک علوم انسانی از علوم طبیعی در فلسفه کانت اشاره می‌کند، که به تجربه زیسته نزد ديلتای ارتباط دارد؛ دوم این که تعریف لغوی، تاریخی، و مفهومی تجربه زیسته را بیان می‌کند؛ سوم و مهم‌تر از همه وی به ایده این پژوهش به صورت کلی اشاره کرده است. گادامر در نهایت ديلتای را نقد کرده، تلاش او برای بنیادگذاری علوم انسانی را ناکام ارزیابی می‌کند. هرچند، نقد گادامر بر ديلتای می‌تواند موضوع یک پژوهش گسترده و مستقل قرار بگیرد، ولی در اینجا موضوع بحث ما نخواهد بود. بنابراین صرفاً به همان سه نکته‌ای که در بالا بیان شد می‌پردازیم.

گادامر معتقد است فیلسوفان آلمانی قرن نوزدهم که در مورد علوم انسانی دست به تأمل زده‌اند، مرز تفکیک این علوم از علوم طبیعی را از تمایز کانتی بین قلمرو آزادی و قلمرو طبیعت اخذ کرده‌اند و این تمایز مبنای فلسفه خود کانت بوده است:

... تمایز بین طبیعت و آزادی ... مبنای فلسفه کانتی است. مطالعه تاریخی [با مطالعه طبیعت] تفاوت دارد چون در دامنه آن هیچ قانون طبیعی‌ای در کار نیست، بلکه به جای آن قوانین عملی - یا دستورهای^۲ - هستند که آزادانه پذیرفته شده‌اند. جهان آزادی انسانی همانند قوانین طبیعت نیست که فاقد بروز استثنائات باشد. (Gadamer 2013, 8)

البته گادامر معتقد است اگر بخواهیم این تمایز کانتی را دست‌مایه روشی استقرایی در علوم انسانی قرار دهیم، عملاً خلاف نیت کانت عمل کرده‌ایم، اما به اصل این تمایزگذاری نقدی ندارد. این بحث در کانت تعقیب خواهد

1. *Truth and Method*, by Hans-Georg Gadamer

2. commandment